

نقد تطبیقی مبانی نظری و ساختاری کتب بلاغت فارسی

میثم حاجی‌پور*

چکیده

ساختار و محتوای هر اثر ادبی به میزان رشد فکری و علمی عصر مؤلف بستگی دارد. بسیاری از آثار به‌جای مانده از سده‌های آغازین اسلامی حکایت از فقدان نظریه و مبانی اصولی علوم متداول آن عصر دارند که البته این، دلیل بر ناتوانی مصنفان و مؤلفان آن آثار نیست، بلکه به نبود ثبات و استقرار در مفاهیم و اصطلاحات بلاغت میان علمای بلاغت‌نگار مربوط است. این مقاله به بررسی انتقادی تطور علم بدیع در کتب بلاغت عرب و نیز در آثار متقدم بلاغت فارسی (ترجمان‌البلاغه، حدایق‌السحر، المعجم فی معاییر اشعار العجم) می‌پردازد و ضمن تحلیل انتقادی مبانی نظری و ساختاری این سه کتاب فارسی، اهداف، دیدگاه‌ها و نظرات مؤلفان این کتاب‌ها درباره‌ی اثر خود و نیز چشم‌انداز آنها را در باب تطور علوم بلاغی و به‌ویژه علم بدیع ارزیابی می‌کند. نقد تعاریف، شواهد، وضع اصطلاحات و معادل‌های فارسی و نیز طبقه‌بندی فصول در سه کتاب مذکور از اهم اهداف این مقاله است.

کلیدواژه‌ها: بلاغت فارسی، علم بدیع، نقد تطبیقی، ترجمان‌البلاغه، حدایق‌السحر، المعجم فی معاییر اشعار العجم

تاریخ دریافت: ۹۵/۶/۸ تاریخ پذیرش: ۹۶/۱/۲۳

* استادیار دانشگاه سلمان فارسی کازرون / Mhajipour31@gmail.com

مقدمه

عبدالله ابن معتمر (۲۴۷-۲۹۶ق) از قدیم‌ترین کسانی است که اصطلاح بدیع را به معنی کلی خود، یعنی بلاغت و مُحسنات کلام، به کار برده است؛ اما فضیلت وی در اطلاق این نام نیست، بلکه از آن جهت است که، نخستین بار، علوم بلاغی را تدوین و تنظیم کرده است. وی از آنچه از صنایع بدیعی در اشعار گذشتگان و معاصران وی وجود داشت و نیز در قرآن کریم و احادیث نبوی آمده بود، هجده صنعت استخراج و در کتابی به نام البدیع به سال ۲۷۴ق ضبط نمود (نک: ابن‌المعتمر، ۱۴۰۲ق). پس از ابن‌معتمر، ابوهلال عسکری (د. ۳۹۵ق) باب نهم از کتاب الصناعتین خود را «فی شرح البدیع» خوانده (العسکری، ۱۳۱۹ق: ۲۰۴) و اسامه بن منقذ (د. ۵۸۴ق) نیز کتاب خود را البدیع فی نقدالشعر نامیده است و ابن ابی‌الاصبع (۵۸۵-۶۵۴ق) نیز کتابی نوشته است به نام بدیع القرآن. با این همه، هیچ‌کدام کلمه «بدیع» را به معنی اصطلاحی خود به کار نبرده‌اند و غالباً «بدیع» در نظر آن‌ها عبارت بوده است از انواع بلاغت؛ یعنی: معانی، بیان و بدیع.

سکاک بنیانگذار علم بدیع

خشت اول استقلال «بدیع» به دست سکاک (۵۵۴-۶۲۶ق) در کتاب مفتاح‌العلوم گذاشته شد. وی پس از بحث درباره «معانی» و «بیان»، از نوعی دیگر به نام «محاسن‌الکلام» سخن گفته و آن را از معانی و بیان جدا کرده است. گرچه سکاک «بدیع» را تحت عنوان «محسنات کلام» از معانی و بیان جدا ساخته، اما نخستین کسی که اصطلاح «بدیع» را به‌ویژه برای آرایش‌های کلامی به طور مستقل به کار برده است، بدرالدین ابن‌مالک (د. ۶۸۴ق) است. وی در کتابی به نام المصباح - که نخستین شرح بر قسمت سوم کتاب مفتاح‌العلوم سکاک است - موضوعات مختلف بلاغت را مورد بحث قرار داده و «بدیع» را که بنا به قول او از توابع فصاحت است، به سه قسم لفظی، معنوی، و لفظی - معنوی تقسیم، و هر یک را جداگانه بحث کرده است (نک: ابن‌مالک، ۱۴۰۹ق). پس از وی خطیب قزوینی در دو کتاب تلخیص‌المفتاح و الايضاح مباحث بدیع را کامل کرد و حدود و فصول آن را نظامی منطقی بخشید. از نگاه خطیب قزوینی، «بدیع» علم آرایش و تزیین سخن است که در کلام بلیغ به طریق تحسین - و نه بر

سیل و جوب - به کار می‌رود، و بدان بایسته‌ها و وجوه تحسین کلام و تزینات سخن بلیغ شناخته می‌شود (خطیب قزوینی، ۱۹۰۴م: ۳۴۷؛ نیز نک: تقفازانی، ۱۴۰۹ق: ۴۱۶-۴۱۷). در زبان تازی «علم بدیع» توسط سکاکی و دیگران از سایر علوم بلاغی تفکیک شد، اما بلاغت‌نگاران فارسی در این زمینه هیچ کوششی نکردند؛ بنابراین بررسی روند تکامل این علم در میان پیشاهنگان بلاغت فارسی - که در سده‌های پنجم تا هفتم می‌زیسته‌اند - امری ضروری است. پژوهش حاضر بر آن است تا با بررسی تحلیلی و انتقادی امهات کتب بلاغت فارسی، یعنی ترجمان‌البلاغه، حدایق‌السحر و المعجم فی معاییر اشعار العجم برای پرسش‌های زیر پاسخی مناسب بیابد:

۱. موضوع و غایت سه کتاب مذکور از دیدگاه مؤلفان آن‌ها چیست؟
۲. ترتیب و طبقه‌بندی فصول، وضع اصطلاحات، شواهد و تعاریف در این سه کتاب چگونه است؟
۳. ارزش ادبی و بلاغی این سه کتاب و جایگاه آن‌ها در مقایسه با کتب بلاغت عرب چیست؟

ترجمان‌البلاغه اثر محمد بن عمر الرّادویانی (تألیف میان سال‌های ۴۸۱-۵۰۷ق)

ترجمان‌البلاغه کهن‌ترین اثر شناخته شده فارسی درباره صنایع ادبی است. موضوع این کتاب تنها بدایع شعر نیست، بلکه تمام محسنات نظم و نثر مورد نظر مؤلف بوده است. وی در ضمن شرح و تعریف اکثر صنایع، به شمول آن‌ها در نظم و نثر تصریح دارد و با آن‌که در نقل شواهد و امثال، به نمونه‌های منظوم اکتفا کرده است، این به هیچ وجه دالّ بر آن نیست که در شرح این صنایع، تنها شعر مورد نظر وی بوده است. در مقدمه ترجمان‌البلاغه می‌خوانیم:

«چنین گوید محمد بن عمر الرّادویانی که تصنیف‌ها [ی] بسیار دیدم مردانشیان هر روزگاری را اندر شرح بلاغت و بیان حلّ صناعت و آنچه از وی خیزد و به وی آمیزد، چون عروض و معرفت القاب^۱ و قوافی، همه به تازی دیدم و به فایده وی یک گروه مردم را

۱. «علم القاب» فن یا مبحث اطلاع از خصوصیات ازاحیف و تغییرات ارکان عروضی، یعنی بحث در جوازات شاعری است (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۲۰۳).

مخصوص دیدم... و اما اندرین دانستنِ اجناسِ بلاغت و اقسامِ صناعت و شناختن سخنانِ بایراییه و معانی بلندپایه، کتابی ندیدم به پارسی که آزاده را مونس باشد و فرزانه را غمگسار و محدث بود... گفتم که بدان قدر که مرا فراز آید از این علم بدین کتاب جمع کنم و به تصنیف شافی بیاریم و اجناس بلاغت را از تازی به پارسی آرم و مثال هر فصلی علی‌حدّه از گفتار استادان بازنمایم... و فصلی چند که معروف‌تر بود اندر جمله بدایع و نزدیک‌تر بود به عرف طبایع، چون ترصیع و تجنیس و تقسیم و استعارات و اشتقاق و اغراق و نظایر و امثال وی بیشتر دیدم و بیشتر آوردم...» (رادویانی، ۱۳۸۰: ۱۱۹-۱۲۰).

عبارات یاد شده تنها موردی است که مؤلف در آن به موضوع و غایت تألیف کتاب خود اشاره کرده است. از این عبارات می‌توان دریافت که:

۱. مؤلف بلاغت را با صناعت مترادف دانسته و فنون صنعت بدیع را از اجناس بلاغت شمرده است. هرچند وی گاهی صنعتی را به نام صنعت بدیع می‌نامد (نک: رادویانی، ۱۳۸۰: ۱۲۹)، اما ظاهراً در نظر او صنایع بدیعی با سایر اصطلاحات بلاغی تفاوتی ندارند؛ به عنوان نمونه، «مقتضب» از دیدگاه او «از جمله بلاغت» است (همان: ۱۳۴).

۲. در این کتاب، تشبیه، استعاره و... که در سده‌های بعد در زمره مباحث علمی به نام «بیان» مطرح شده‌اند و همچنین مباحث التفات و تعجب - که دو سه قرن بعد سکاکی و خطیب قزوینی از موضوعات علم «معانی» شمرده‌اند - به دلیل روشن نبودن حدود و ثغور این علوم در زمان مؤلف، در زمره صنایع بدیعی قلمداد شده‌اند.

حدایق السّحر فی دقایق الشعر از رشیدالدین وطواط (تألیف در حدود ۵۵۱-۵۵۲ق)

حدایق السّحر رشیدالدین وطواط، از مهم‌ترین کتب قدما در موضوع بدیع و نقد ادب به شمار می‌رود. در این کتاب، هرچند مؤلف بعضی محسنات را با یکدیگر خلط کرده و گاهی مثال را با تعریف مطابق نیاورده است، اما از جهت اشمال بر بعضی اشعار قدما و ابداع پاره‌ای ملاحظات انتقادی در باب شعرا قابل توجه است.

رشیدالدین وطواط تعریفی روشن از موضوع کتاب خود و فنی که در آن بحث می‌کند - آن‌گونه که رسم محققان است - ارائه نکرده، اما از بطن مقدمه‌ای که در سبب تألیف کتاب و نام‌گذاری آن نگاشته است می‌توان به موضوع کتاب پی برد:

«روزی... خوارزم‌شاه اتسز... کتابی در معرفت بدایع شعر پارسی که آن را ترجمان البلاغة خوانند به من نمود؛ نگاه کردم، ابیات شواهد آن کتاب را بس ناخوش دیدم، همه از راه تکلف نظم کرده و به طریق تعسف فراهم آورده؛ و با این همه از انواع زلل و اصناف خلل خالی نبود. واجب شد بر من بنده که پرورده آن درگام در معرفت محاسن نظم و نثر دو زبان تازی و پارسی این کتاب ساختن و این مجموع پرداختن، هر چند این جمله که آورده گشت غیضی است از فیض آنچه پادشاه اسلام را از اقسام فصاحت و اسالیب بلاغت حاصل است؛ لکن خدمت اهل فاقه به قدر الوسع و الطاقه نتواند بود. و اگر در اجل تأخیر باشد و روزگار مهلت دهد و تقدیر یزدانی بر وفق مراد انسانی رود، کتابی خواهم ساخت محیط به جمیع انواع علم شعر از عروض و القاب و قوافی و محاسن و معایب نظم.... و این کتاب را حَدايِقُ السَّحْرِ فِي دَقَائِقِ الشَّعْرِ نام نهادم» (وطواط، ۱۳۶۲: ۱-۲).

در عبارات مذکور، رشیدالدین وطواط موضوع کتاب خویش را «محاسن نظم و نثر دو زبان تازی و پارسی» دانسته است، بی آن که تعیین کند چه نوع محاسنی مورد نظر اوست و غایت تحصیل این محاسن در سخن، حصول چه فضیلتی در کلام است، فصاحت یا بلاغت؟

عبارت «اقسام فصاحت و اسالیب بلاغت» حاکی از آن است که موضوع و غایت کتاب حَدايِقِ السَّحْرِ عام است و تمام موضوعات علوم بلاغت و توابع آن را شامل می‌شود؛ یعنی این کتاب شامل مباحث «معانی»، «بیان» و «بدیع» است. البته معنای این عموم و شمول نه آن است که مؤلف با توجه به تعریف خاص هر یک از این اصطلاحات - چنان که در میان متأخران متعارف است - موضوع کتاب خود را تعمیم داده، بلکه مراد این است که در نظر مؤلف، مانند سایر علمای آن عهد، هنوز فنون بلاغت یعنی معانی و بیان و بدیع از یکدیگر تفکیک نشده و مطالب این علوم - نسبت به آنچه دانشمندان سده‌های بعد در آن بحث و تحقیق کرده‌اند - بسیار مجمل و مبهم بوده است.

با آن که مؤلف حَدايِقِ السَّحْرِ در مقدمه تصریح دارد که این کتاب را در «محاسن نظم و نثر دو زبان تازی و پارسی» تألیف کرده است و با وجود آن که در غالب صنایع مشترک میان نظم و نثر تصریح به عموم آن‌ها کرده و از نثر نیز مثال آورده است، با این حال، ذیل مقدمه، اثر خود را حَدايِقِ السَّحْرِ فِي دَقَائِقِ الشَّعْرِ نامیده است.

ابهامی که در مقدمه حَدايِقِ السَّحْرِ درباره موضوع علم بلاغت و بدیع ملاحظه می‌شود

در طول مطالب کتاب نیز - چه در ضمن تعریفات و چه در فصول مطالب و چه در کاربرد اصطلاحات - وجود دارد. به عنوان نمونه ذیل «ابداع» چنین آمده است:

«این صنعت را ارباب بیان گفته‌اند که معانی بدیع باشد به الفاظ خوب نظم داده و از تکلف نگاه داشته. و من می‌گویم که این از جمله صنعت نیست، بلکه سخن عقلا و فضلا در نظم و نثر چنین می‌باید و هرچه برین گونه نباشد سخن عوام بود و مجمع مردم را نشاید» (وطواط، ۱۳۶۲: ۸۳).

از مطالبی که وطواط ذیل صنعت ابداع آورده است به خوبی روشن می‌گردد که:

۱. مراد مؤلف از «ابداع»، فصاحت و بلاغت است، زیرا آنچه را می‌توان شرط عمومی کلام فضلا شمرد، همانا بلاغت است.

گویا رشیدالدین وطواط به این نکته واقف بوده که آنچه از محسنات کلام آورده است، پس از حصول فصاحت و بلاغت، مایه حسن کلام خواهد بود؛ زیرا عبارت «معانی بدیع به الفاظ خوب نظم داده و از تکلف نگاه داشته» تقریباً منطبق است با همان شرایطی که یکی دو قرن بعد، امثال خطیب قزوینی و تفتازانی برای فصاحت^۱ و بلاغت^۲ برشمرده‌اند و صاحب حدایق السحر، این معنی را خارج از موضوع کتاب و فونونی که در آن بحث می‌کند دانسته و معتقد است: «این، از جمله صنعت نیست»، از آن روی که «سخن عقلا و فضلا در نظم و نثر چنین می‌باید».

۲. عبارت «این صنعت را ارباب بیان گفته‌اند که معانی بدیع باشد به الفاظ خوب نظم داده» دلالت دارد بر آن که تا زمان تألیف حدایق السحر، هنوز کلمه «بیان» برای علم مخصوصی اصطلاح نشده و مقصود از «ارباب بیان» به معنای عام، سخن‌سنان هستند.

۱. فصاحت، در لغت به معنی آشکارا شدن، صراحت و ظهور است و در اصطلاح بر سه قسم است: ۱. فصاحت کلمه: خالی بودن کلمه است از «تأفر حروف»، «غرابت» و «مخالفت قیاس»؛ ۲. فصاحت کلام: خالی بودن کلام است از ضعف تألیف، تنافر کلمات و تعقید به شرط فصاحت کلمات آن؛ ۳. فصاحت متکلم: ملکه‌ای است که به واسطه آن بیان مقصود به لفظ فصیح میسر می‌گردد (خطیب قزوینی، ۱۹۰۴م: ۲۴-۳۲؛ تفتازانی، ۱۳۵۶ق: ۱۲-۲۶).

۲. «بلاغت» در لغت «رسیدن و منتهی شدن»؛ و در اصطلاح، مطابقت کلام فصیح است با مقتضای حال و مقام. از آنجا که حال متکلم و مخاطب، گاهی اقتضای ایجاز می‌کند و گاهی اطناب، زمانی سخن مؤکد را درخور است و دیگر زمان نه، بنابراین، کلام بلیغ آن است که مطابق با مقتضای حال و مقام باشد به شرط فصاحت. بلاغت در متکلم نیز توانایی وی است بر ادای کلام بلیغ (خطیب قزوینی، ۱۹۰۴م: ۳۳-۳۴؛ نیز نک: تفتازانی، ۱۴۰۹ق: ۳۰-۳۱؛ همو، ۱۳۵۶ق: ۲۷-۲۸).

عباس اقبال، به استناد عبارت مذکور از حدایق السحر، می‌نویسد: «رشید لابد به بعضی از کتب معانی و بیان عربی نیز نظر داشته است، چنان‌که خود او در بعضی موارد مختصر اشاره‌ای به این امر می‌نماید» (آشتیانی، ۱۳۶۲: سب) و به همین عبارت مذکور ارجاع می‌دهد؛ حال آن‌که این عبارت بر خلاف نکته‌ای است که مرحوم اقبال دعوی کرده است.

۳. وطواط در تعریف اکثر محسنات، کلمه «صنعت» را به کار برده است و بیشتر تعریفات او بدین طریق آغاز می‌گردد: «این صنعت چنان باشد که...»؛ بنابراین عبارت: «این، از جمله صنعت نیست» دلالت دارد بر آن‌که موضوع کتاب، صنایعی است که بعدها به نام صنایع بدیعی شناخته شده و گویا اصطلاح «بدیع» در زمان مؤلف حدایق السحر به معنای وصفی استعمال می‌شده است، نه به معنای خاص و به صورت اسم علم.

«فصاحت» در سراسر حدایق السحر تنها در دو مورد بر سبیل توصیف به کار رفته است: یکی در مقدمه کتاب (۱۳۶۲: ۱) - چنان‌که ذکر آن رفت - و دیگری درباره‌ی واصل بن عطا (۸۰-۱۳۱ق) که وطواط ضمن بیان صنعت «حذف» او را به فصاحت ستوده است:

«واصل بن عطا از جمله رؤساء عدل و توحید بوده است و فصاحتی عظیم داشته، اما الّثغ^۱ بوده است و تکلف کردی تا حرف را نباید گفت. روزی او را پرسیدند که در عربیت چگونه گویند نیزه بیفکن و بر اسب بنشین؟ و غرض آن‌که تا او به گفتن را مضطر شود و بگوید: اَطْرَحُ رُمَحَكَ وَارَكِبُ فَرَسَكَ؛ و در این کلمات را است. واصل بن عطا گفت: اَلْقِي قَنَاكَ وَاعْلُ جَوَادَكَ. همگنان تعجب نمودند از آن قدرت بر حذف حرف را» (وطواط، ۱۳۶۲: ۶۴-۶۵).

در اینجا گویا مقصود وطواط «فصاحت» به معنای اصطلاحی آن، که در میان متأخرانی همچون خطیب قزوینی و تفتازانی مصطلح گردیده است، نیست؛ بلکه ناظر است به معنای لغوی آن، یعنی شامل «قدرت سخنوری»، «زبان‌آوری» و «نیکویی گفتار». بنابراین با این ابهام و اجمالی که علوم بلاغت در عصر رشیدالدین وطواط داشته است، دور از انتظار نیست اگر او نیز مانند سلف خود، محمد بن عمر الرادویانی، مباحثی از قبیل التفات و استعاره را که از مسائل علم معانی و بیانند، در شمار صنایعی ذکر کند که بعدها به نام «بدیع» خوانده شده‌اند.

۱. «الّثغ» کسی را گویند که در زبانش شکستگی باشد و بعضی حروف را نتواند درست تلفظ کند، مثلاً «س» را «ث» بگوید یا «ر» را «غ» یا «ب».

المعجم فی معاییر اشعار العجم از شمس قیس رازی (تألیف در حدود ۶۳۰ ق)

شمس قیس رازی متجاوز از یک قرن پس از رشیدالدین وطواط کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم را تألیف کرده است. هر چند المعجم یکی از مهم‌ترین آثار در حوزه مباحث نظری و بنیادین بلاغت در زبان و ادبیات فارسی است، اما شمس قیس رازی نیز همانند رادویانی و وطواط هنوز گرفتار همان ابهام بوده و اقسام علوم بلاغت و توابع آن و نیز حدود اصطلاحات مربوط به این علوم، برای او مشخص نبوده است.

وی در باب ششم از کتاب خویش که آن را «در محاسن شعر و طرفی از صناعات مستحسن که در نظم و نثر به کار دارند» نامیده است (رازی، ۱۳۸۸: ۳۴۱)، از مباحث تشبیه و استعاره و تمثیل - که مربوط به علم بیان است - و نیز ایجاز و مساوات و بسط [= اطناب] و التفات و... - که مربوط به علم معانی است - در کنار صنایع بدیعی سخن رانده است. هرچند طرح این مباحث، با توجه به عنوانی که وی برای این باب از کتاب خود برگزیده است، چندان خارج از موضوع نیست، اما مباحث بدیعی به‌طور پراکنده و بدون ترتیب منطقی در میان مباحث معانی و بیان مطرح گردیده و به درجه اهمیت این محاسن و تفاوت اساسی آن‌ها با یکدیگر نیز کوچک‌ترین اشاره‌ای نشده است. این‌ها همه دلیل بارزی است بر این که حدود این مسائل و موضوعات آن برای مؤلف المعجم روشن نبوده است.

ترتیب و طبقه‌بندی فصول

مؤلفان سه کتاب ترجمان البلاغه، حدایق السحر و المعجم، در ذکر صنایع، نه ترتیب مطالب را رعایت کرده‌اند و نه تناسب آن‌ها را با یکدیگر. به‌علاوه، هیچ‌گونه قاعده‌ای در فصل‌بندی مطالب آنان وجود ندارد.

الف) نظم و ترتیب و تناسب مطالب

شایسته بود که مؤلفان کتب بلاغی در معرفی صنایع، ضمن رعایت ترتیبی خاص، صنایع مشابه و یک‌جنس را در کنار یکدیگر مطرح می‌کردند تا از آشفتگی کتاب کاسته شود. به‌عنوان نمونه:

۱. در دو کتاب ترجمان البلاغه و حدایق السحر، در تعریف صنعت «الترصیع و التجنیس

[=الترصیح مع التجنیس]] از کلمه «تجنیس» استفاده شده، حال آن‌که در همین دو کتاب، صنعت «تجنیس» پس از صنعت مذکور آمده و معرفی شده است. نظم منطقی مطالب ایجاب می‌کند که ابتدا صنعت «تجنیس» معرفی گردد و آنگاه از «تجنیس» در تعریف سایر صنایع استفاده شود.

۲. بنا بر اصلی که استعاره را مشتق از «تشبیه» و یا «مجاز» می‌داند (خطیب قزوینی، ۱۴۲۴ق: ۲۱۲)، باید «استعاره» پس از «تشبیه» بیان شود؛ اما در دو کتاب ترجمان‌البلاغه و حدایق‌السحر، «استعاره» قبل از «تشبیه» مطرح شده است. در ترجمان‌البلاغه بلافاصله پس از استعاره، تشبیه آمده (رادویانی، ۱۳۸۰: ۱۴۸-۱۵۰)، اما وطواط میان آن دو، ده صنعت فاصله انداخته است (وطواط، ۱۳۶۲: ۲۸-۴۲)؛ گویا صاحب‌المعجم متوجه این نکته بوده و تشبیه را قبل از استعاره ذکر کرده و در میان آن‌ها سه صنعت آورده است (رازی، ۱۳۸۸: ۳۶۴-۳۷۴).

۳. بایستی صنایعی مانند «ابهام»، «المحتمل للضدین»^۱، و «المدح الموجه» در پی یکدیگر و «الاستدراک» و «تأکید المدح بما یشبه الذم» در کنار یکدیگر بیایند تا از آشفتگی ذهن خواننده کاسته شود. صاحب‌المعجم «تأکید المدح بما یشبه الذم» را ذیل و در تأکید و تأیید «تدارک» آورده است (رازی، ۱۳۸۸: ۳۸۷-۳۸۸)، اما مؤلفان ترجمان‌البلاغه و حدایق‌السحر از این دو صنعت در دو موضع متفاوت سخن رانده‌اند.

۴. مؤلف ترجمان‌البلاغه میان دو صنعت «سیاقه‌الاعداد» و «تنسیق‌الصفات» هشت صنعت فاصله انداخته است (رادویانی، ۱۳۸۰: ۱۶۲-۱۷۰)، در صورتی‌که شایسته است این دو صنعت پی‌درپی بیایند؛ چه در حقیقت این دو از یک مقوله‌اند، یکی مربوط به اسماء مفرده است و دیگری مربوط به صفات. صاحبان حدایق‌السحر و المعجم این نکته را رعایت کرده‌اند.

۱. «المحتمل للضدین» یا «ذوالوجهین»، «چنان بود که شاعر بیتی گوید دو معنی را، معنی مدح و هجورا محتمل بود» (وطواط، ۱۳۶۲: ۳۶). «محتمل‌الضدین» مطابق است با آنچه در بلاغت غرب «ابهام» (Ambiguity) نامیده می‌شود. ابهام، استفاده از یک بیان مبهم یا دوپهلوی است، وقتی که صراحت، وضوح و اشاره صریح مد نظر باشد (Abrams, 2009: 13). به عبارت دیگر، ابهام، گشاده بودن عرصه است برای ادراک تفاسیر مختلف از یک کلمه یا عبارت، و بیانی است که با استفاده از شیوه‌های مختلف زبانی به گونه‌های متفاوتی دریافت و درک می‌گردد (Baldick, 2001: 7).

ب) فصل بندی مطالب

صنایع علم بدیع را می توان دسته بندی نمود و برای هر دسته، بابت ترتیب داد. به عنوان نمونه می توان صنایع بدیع را تقسیم نمود به صناعی که به شعر اختصاص دارند، مانند ردّ العَجْزِ الی الصِّدْرِ؛ و صناعی که مشترک است میان شعر و نثر، مانند «جناس» و «ترصیع»؛ و همچنین صناعی که فقط در نوشتن ظاهر می گردند مانند «متزلزل»^۱ و «جناس خط»؛ و صناعی که در تکلم پدید می آیند، مانند ترصیع. و نیز می توان صنایع لفظی را از منظری دیگر، به «صنایع جلی» [= آشکار] و «صنایع خفی» [= پنهان] تقسیم کرد. «صنایع جلی» صناعی هستند که هر خواننده و شنونده ای بدون قصد نکته سنجی و حتی بدون اطلاع از تعریف صنایع، متوجه آن ها می شود؛ مانند «ترصیع»، «تجنیس» و... اما «صنایع خفی» صناعی را شامل می شوند که فقط با آگاهی قبلی از تعریف و شناخت صنعت، می توان به وجود آن ها در کلام پی برد؛ مانند «متزلزل» و «خیفاء» و...

گویا مؤلفان ترجمان البلاغه و حدایق السحر در ترتیب بیان صنایع، بیشتر به ساحت های آوایی و موسیقایی نام صنایع نظر داشته اند. در ترجمان البلاغه صنایع «مسمّط»، «موشح»، «ملّمع»، «مجرّد»، «مقطّع»، «موصل»، «مصحف»، «مکرّر»، «مدور» و «مربّع» در پی یکدیگر ذکر شده اند (رادویانی، ۱۳۸۰: ۱۹۳-۲۰۰). رشیدالدین وطواط نیز «موشح»، «مربّع»، «مسمّط»، «ملّمع»، «مقطّع» و «موصل» را به دنبال یکدیگر و «مصحف» را به فاصله سه صنعت پس از «موصل» آورده است (وطواط، ۱۳۶۲: ۶۰-۶۷). صاحب المعجم در بعضی موارد، صنعتی را در میان صنعتی دیگر ذکر کرده است، بی آن که آن را تعریف کند. این امر سبب گسیختگی اقسام و شعب یک صنعت از دیگر صنایع گردیده، به

۱. «متزلزل» آن است که اگر اعراب یک حرف را تغییر دهیم، سخن از مدح به هجو تبدیل شود و بالعکس (وطواط، ۱۳۶۲: ۷۸-۷۹؛ تاج الحلاوی، ۱۳۸۳: ۷۸؛ آملی، ۱۳۷۷ق: ۱۲۸/۱؛ گرکانی، ۱۳۷۷: ۳۰۷-۳۰۸)؛ مثلاً در مصرع «سخن هر سری را کند تاج دار» (وطواط، ۱۳۶۲: ۷۹) تاج را اگر ساکن بخوانیم مدح و اگر مکسور بخوانیم هجو است؛ و یا:

به بی حدّ چون رسید و ماند حدّ را به چشم سر بدید احمد، احد را
(گرکانی، ۱۳۷۷: ۳۰۸)

که اگر «سر» را به فتح بخوانیم، موافق مذهب جماعتی است که می گویند: در شب معراج، به حضرت رسول (ص) نعمت دیدار حق تعالی ارزانی گردید؛ و نیز می توان آن را به کسر خواند که در این صورت مصداق «لَمْ أَعْبُدْ رَبّاً لَمْ أَرَهُ» است.

گونه‌ای که صنعت مذکور همانند بیگانه‌ای در میان دو صنعت آشنا قرار گرفته است. به عنوان نمونه «مراعات النظیر» را بدون ذکر تعریف آن، ذیل «تقابل» و «رد الصدر الی العجز»، و «رد العجز الی الصدر» را در میان «تجنیس تام» و «تجنیس ناقص» آورده است (رازی، ۱۳۸۸: ۳۵۲-۳۵۴ و ۳۸۹).

وضع اصطلاحات و معادل‌های فارسی

معادل‌سازی و وضع اصطلاحات فارسی به جای عربی، نخستین بار توسط صاحب ترجمان‌البلاغه صورت گرفت. رادویانی در این باره می‌گوید: «عامه باب‌های این کتاب را بر ترتیب فصول محاسن الکلام که خواجه امام نصر بن الحسن نهاده است تخریج کردم و از تفسیر وی مثال گرفتم و لقبش را ترجمان‌البلاغه اختیار کردم.» (رادویانی، ۱۳۸۰: ۱۲۰). چون صاحب ترجمان‌البلاغه ساختار کتاب خود را بر محاسن الکلام حسن مرغینانی بنیاد نهاده است، طبیعی است اگر بسیاری از کلمات عربی آن کتاب را به پارسی برگردانده باشد. صاحب حدایق‌السحر نیز تمام معادل‌های فارسی مورد استفاده رادویانی را عیناً به کار برده است، و در چند مورد هم که مؤلف ترجمان‌البلاغه سکوت اختیار کرده، رشیدالدین وطواط، خود، نام فارسی را آورده است. طرفه این‌که با انس و علاقه وافر که رشیدالدین وطواط به ادبیات عرب داشته، باز هم از کسب این مزیت که در ترجمان‌البلاغه آمده (یعنی انتخاب برابر نهاده‌های فارسی به جای عربی) چشم‌پوشیده است.

ترجمه‌هایی که وطواط از این اصطلاحات به دست داده و معادل‌هایی که برای آن‌ها آورده است، آن قدر دقیق و شیوا است که اگر ایرانیان اهل فن پس از وی، اندک عنایتی به زبان فارسی می‌داشتند، می‌توانستند همه این اصطلاحات و معادلات را در فارسی به کار گیرند؛ مانند: پاشگونه به جای مقلوب؛ چهارسو به جای میرّع و... اما صاحب المعجم گویا توجهی به استعمال لغات فارسی نداشته است و آن دسته از اصطلاحات فارسی را که مؤلف ترجمان‌البلاغه بنیاد نهاده و وطواط آنها تکمیل کرده، یکسره کنار نهاده و تنها ترجمه‌ترصیع، تشبیه و ایهام را مانند ترجمان‌البلاغه و حدایق‌السحر آورده است و «اعتراض» را از پیش خود به «انبارش بیت» ترجمه کرده است (رازی، ۱۳۸۸: ۳۵۰، ۳۵۹، ۳۶۵ و ۳۸۵).

شواهد

صاحب ترجمان‌البلاغه ذیل «قلب مستوی» برای بیان غریب و نادر بودن این صنعت آورده است: «این به غایت غریب بود... و من دیدم بیتی چند به تازی از این نوع...» (رادویانی، ۱۳۸۰: ۱۳۳) و در ادامه دو نمونه از ابیات عربی به عنوان شاهد آورده است. این تنها موردی است که مؤلف ترجمان‌البلاغه به ابیات عربی استناد جسته است.

کتاب حدایق‌السحر - هم‌چنان‌که خود مؤلف در آغاز کتاب تصریح کرده - «در معرفت محاسن نظم و نثر دو زبان تازی و پارسی» نگاشته شده است (وطواط، ۱۳۶۲: ۱). پس، هرچند که متن کتاب به زبان فارسی نوشته شده، اما چون قواعد آن میان دو زبان فارسی و تازی مشترک است، ذیل هر صنعت شواهد و مثال از هر دو زبان ذکر شده است. شمس قیس رازی چون از خلط قواعد و امثال دو زبان در یک کتاب اجتناب کرده، هیچ مثلی از تازی نیاورده است.

تعاریف

تعاریف در کتب ترجمان‌البلاغه، حدایق‌السحر و المعجم هم منطقی و جامع و مانع‌اند و هم شرایط فصاحت و بلاغت را رعایت کرده‌اند. لغاتی که در تعاریف استفاده شده‌اند - اعم از فارسی و عربی - غالباً مأنوسند و نظم کلام استوار، سخته و فاضلانیه است. عبارات در نهایت ایجازند و معانی اصطلاحات غالباً به وضوح بیان شده‌اند. با این همه، گاه، لغزش‌هایی در تعاریف دیده می‌شود؛ از جمله:

۱. تجنیس زاید

صاحب حدایق‌السحر «تجنیس زاید» را «تجنیس مذیل» نامیده و در تعریف آن آورده است: «دو کلمه متجانس به حروف و حرکات متفق باشند اما در آخر یک کلمه حرفی زیادت بود» (وطواط، ۱۳۶۲: ۷). در المعجم نیز همان تعریف حدایق‌السحر با بیانی موجزتر آمده است: «آن است که کلمه متجانس از دیگری به حرفی زیادت باشد» (رازی، ۱۳۸۸: ۳۵۴). اما تعریفی که مؤلف ترجمان‌البلاغه آورده اندکی متفاوت است. وی تصریح دارد بر آن‌که دو لفظ متجانس بایستی به یک معنی (!) باشند: «و یکی از اقسام

بلاغت آن است که دبیر و شاعر دو لفظ به یک معنی بیارند و آخر لفظ آخرین یک حرف زیادت کنند، چون نام و نامه» (رادویانی، ۱۳۸۰: ۱۳۰)؛ حال آن‌که از تعاریف و شواهدی که شمس قیس رازی و رشیدالدین وطواط ارائه کرده‌اند چنین برمی‌آید که شرط هم‌معنی بودن دو لفظ متجانس الزامی نیست. گذشته از آن، در شواهدی که رادویانی ذیل تجنیس زاید آورده است، دو لفظ متجانس هم‌معنی نیستند، مانند:

از جام به جامه جه شبانگاه وز جامه به جام جه توشبگیر
شیرست غذای کودک خرد شیرست غذای مردم پیر
(همانجا)

«جام و جامه» و «شیر و شیر» با هم هم‌معنی نیستند؛ و یا:
تا پیل چو یک فریشم پیله اندر نشود به چشمه سوزن
شاهها توبه زیر فریزدانی بدخواه توزیر دست آهرمن
(همانجا)

«پیل و پیله» به دو معنای متفاوتند. به عقیده نگارنده آن بخش از عبارت ترجمان‌البلاغه که به هم‌معنا بودن ارکان جناس اشاره دارد الحاقی است و نباید از مؤلف باشد، زیرا از یک سو با تعاریف وطواط و شمس قیس رازی متفاوت است و از دیگر سو، با شواهدی که صاحب ترجمان‌البلاغه آورده هم‌خوانی ندارد.

۲. جمع

رشیدالدین وطواط در تعریف صنعت جمع، صراحتاً جامع را یک صفت می‌داند: «این صنعت چنان باشد که شاعر دو چیز یا زیادت را در یک صفت جمع کند و آن را جامع خوانند و این صنعت [ظ: صفت] جامع روا بود که مظهر بود، روا بود که مضمهر باشد» (وطواط، ۱۳۶۲: ۷۵). تصریح وطواط به وجود یک جامع درست نیست. او در ادامه همین بحث بیتی از قمری آورده است و به وجود سه جامع در مصرع دوم اشاره کرده است:

ماه گاهی چو روی یار من است گه چو من کوژپشت و زار و نزار
(همانجا)

وی توضیح می‌دهد که: «در مصراع اول این بیت، جمع است میان ماه و روی معشوق در صفت نیکویی، و نیکویی جامع است و مضمّر، زیرا که ذکر او صریحاً در بیت نیست و در مصراع دوم جمع کرده است میان ماه و میان خویش در کوژپشتی و زردی و نزاری؛ و این صفات جامع است و مظهر» (همانجا). بنابراین، جامع در مصراع دوم بیت فوق بیش از یکی است و تصریح و طواط به وجود یک جامع - مطابق با تعریفی که ارائه کرده - صحیح نیست.

۳. جمع و تفریق^۱

مؤلف حدایق السحر تصریح دارد بر آن که «جمع و تفریق» آن است که شاعر میان دو چیز جمع کند و باز میان آن‌ها جدایی افکند:

«این صنعت چنان باشد که شاعر دو چیز جمع کند در تشبیه به یک چیز، باز میان ایشان جدایی افکند به دو صفت متغایر... مثال از شعر پارسی، شاعر گوید:

من و تو هر دو از گل زردیم چه من از رنگم و تو از بویی
درین بیت جمع کرده است میان خویش و معشوق به بودن گل زرد و تفریق کرده به رنگ و بوی» (وطواط، ۱۳۶۲: ۷۶-۷۷).

صاحب ترجمان البلاغه نیز به جمع کردن میان دو چیز و جدایی افکندن میان آن دو اشاره دارد (رادویانی، ۱۳۸۰: ۱۶۷)؛ اما ممکن است شاعر سه چیز را در مصراع اول جمع کند و در مصراع دوم متفرق بیان کند:

ابر و باران و من و یار ستاده به وداع من جدا گریه کنم ابر جدا یار جدا
(رامی تبریزی، ۱۳۸۵: ۱۱۱)

۴. توجیه [= مدح موجّه]^۲

مؤلف ترجمان البلاغه در تعریف توجیه [= مدح موجّه] آورده است: «چون شاعر صفتی از صفتهای ممدوح مانده کند به چیزی که آن نیز از خصال ستوده وی باشد، آن عمل را توجیه خوانند» (رادویانی، ۱۳۸۰: ۱۷۳).

۱. صنعت «جمع و تفریق» در المعجم بدون تعریف و تنها با ذکر شواهد ذیل «تشبیه تفضیل» آمده است (رازی، ۱۳۸۸: ۳۶۵).

۲. مدح موجّه [= توجیه] در المعجم نیامده است.

بنا به تصریح صاحب ترجمان‌البلاغه، در توجیه یا مدح موجّه بایستی همواره تشبیه وجود داشته باشد، حال آن‌که همواره این گونه نیست، بلکه ممکن است گاه توجیه بر سبیل مقایسه... بیاید. به عنوان نمونه، شاهدی که وطواط در حدایق‌السحر از خود آورده، بر سبیل مقایسه است و از دایره تعریف صاحب ترجمان‌البلاغه فراتر است:

آن کند تیغ توبه جان عدو که کند جود توبه کان گهر

(وطواط، ۱۳۶۲: ۳۶)

تعریفی که حدایق‌السحر ذیل مدح موجّه آورده جامع‌تر و کامل‌تر از تعریف ترجمان‌البلاغه است: «این صنعت چنان بود که شاعر ممدوح را به صفتی از صفات حمیده بستاید، چنانک صفتی دیگر از صفات حمیده او را در آن ستایش یاد کرده شود و او را بدین دو وجه [مدح] حاصل آید» (وطواط، ۱۳۶۲: ۳۵).

نتیجه‌گیری

مطالعه سه کتاب ترجمان‌البلاغه، حدائق‌السحر و المعجم فی معاییر اشعار‌العجم و مقایسه مطالب آن‌ها با آنچه اهل این فن به زبان تازی نگاشته‌اند، به خوبی روشن می‌سازد که موضوع این سه کتاب اعم از آن چیزی است که ما امروزه آن را صنایع بدیعی می‌نامیم. به عبارت دیگر، این سه کتاب فارسی در «علوم بلاغت و توابع آن» نوشته شده‌اند.

خشت اول استقلال بدیع در قرن هفتم به دست سکاکی در کتاب مفتاح‌العلوم گذاشته شد. پس از او، خطیب قزوینی علم بدیع را تکامل بخشید و بدان نظم خاصی داد. شارحان آثار خطیب قزوینی نیز شیوه او را دنبال کردند، اما در زبان فارسی، این گونه تقسیم‌بندی‌ها البته وجود نداشت و در آثار پیشاهنگان بلاغت فارسی، مانند ترجمان‌البلاغه، حدایق‌السحر و المعجم، همان شیوه قبل از سکاکی، یعنی تلفیق سه علم معانی، بیان و بدیع به کار گرفته شد. این گونه اختلافات در میان علمای بلاغت ناشی از اشتباه مؤلفانی که خود اهل فن و آشنا به اصطلاحات بوده‌اند نیست، بلکه به سبب عدم ثبات و استقرار مطالب و اصطلاحات فنون بلاغی تا قرن هفتم و نبود توافق کامل میان اهل فن بوده است.

منابع

- آشتیانی، عباس اقبال (۱۳۶۲) «مقدمه» ← وطواط
- آملی، محمد بن محمود (۱۳۷۷ق). نفايس الفنون فى عرايس العيون، با مقدّمه و تصحيح ابوالحسن شعرانى، تهران: كتابفروشى اسلاميه.
- ابن مالک، بدرالدين (۱۴۰۹ق). المصباح فى المعانى و البيان و البديع، حققه و شرحه و وضع فهارسه: حسنى عبدالجليل يوسف، مصر: مكتبة الآداب.
- ابن المعتز، عبدالله (۱۴۰۲ق). البديع، اعتنى بنشره و تعليق المقدمة و الفهارس: اغناطيوس كراتشوفسكى، بيروت: دارالميسرة.
- تاج الحلاوى، على بن محمد (۱۳۸۳). دقائق الشعر، به تصحيح و با حواشى و يادداشت‌هاى محمد كاظم امام، تهران: انتشارات دانشگاه.
- تفتازانى، سعدالدين (۱۳۵۶ق). شرح المختصر على تلخيص المفتاح، قد رتب طبعه و علق حواشيه و زاد فى شواهد: عبدالمتعال الصعدي، الازهر: المطبعة المحمودية التجارية.
- _____ (۱۴۰۹ق). المطول، بهامشه حاشية السيد مير شريف، قم: مكتبة الداورى.
- خطيب قزوینی، جلال الدين محمد (۱۴۲۴ق). الايضاح فى علوم البلاغة، وضع حواشيه: ابراهيم شمس الدين، بيروت: دارالكتب العلمية.
- _____ (۱۹۰۴). التلخيص فى علوم البلاغة، ضبطه و شرحه: عبدالرحمن البرقوقى، بيروت: دارالفكر العربى.
- رادويانى، محمد بن عمر (۱۳۸۰). ترجمان البلاغة، به اهتمام و تصحيح و توضيحات احمد آتش همراه با ترجمه مقدمه و توضيحات: به كوشش توفيق ه سبجاني - اسماعيل حاكمى، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگى.
- رازى، شمس الدين محمد بن قيس (۱۳۸۸). المعجم فى معايير اشعار العجم، به تصحيح محمد بن عبدالوهاب قزوینی و تصحيح مجلد مدرس رضوى و تصحيح مجلد سيروس شميسا، تهران: علم.
- رامى تبريزى، حسن بن محمد (۱۳۸۵). حقايق الحدايق، تصحيح محمد كاظم امام، تهران: انتشارات دانشگاه.
- شفيعى كدكنى، محمدرضا (۱۳۷۰). «علم شاعرى و القاب»، در: قافله سالار سخن خانلرى، ۱۹۳-۲۰۴، تهران: البرز.
- العسكري، ابوهلال (۱۳۱۹ق). الصناعتين، مصحح: محمد امين الخانجى، القاهرة: مطبعة محمود بك الكائنة.
- گرکانى، محمد حسين (۱۳۷۷). ابداع البدايع، به اهتمام حسين جعفرى، تبريز: احرار.

- و طواط، رشیدالدین عمر (۱۳۶۲). حدایق السحر فی دقایق الشعر، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی، تهران: طهوری - سنایی.

- Abrams, M. H. and Geoffrey Galt Harpham (2009), *A glossary of Literary Terms*, 10th Ed, United State of America: Wadsworth Cengage Learning.
- Baldick, Chris (2001), *The Concise Oxford Dictionary of Literary Terms*, Oxford University Press.

